

## تبیینی از پیوند ساختار قدرت و تحولات اندیشه اقتصادی در قرن‌های ۱۷ تا ۱۹ میلادی

دکتر محمود متوسلی\*

حمید پاداش\*\*

علی نیکونستی\*\*\*

علی رستمیان\*\*\*\*

### چکیده

تاکنون نظریه‌های گوناگونی در مورد علل تحول نظریه‌های علمی، از جمله علل تحول اندیشه‌های اقتصادی ارائه شده است. در این مقاله، با مروری انتقادی بر این نظریه‌ها نشان می‌دهیم که هر کدام از این تبیین‌ها نقاط ضعفی دارد. از سوی دیگر، علوم انسانی، از جمله اقتصاد نیز، با علوم تجربی تفاوت‌های عمده‌ای دارد که باید هنگام تبیین علل تحول نظریه‌های علوم انسانی به آنها توجه کرد. سپس برای نخستین بار در مطالعات اقتصادی موجود درباره تحول اندیشه اقتصادی، با تکیه بر نظریه قدرت - دانش فوکو نشان می‌دهیم که تحول اندیشه اقتصادی، در قرن‌های ۱۷ تا ۱۹ میلادی، با تحولات قدرت در جامعه رابطه خاصی داشته است. مهم‌ترین نتیجه این تبیین اثبات آن است که تحول نظریه اقتصادی و حتی نظریه‌های کلاسیک، با تحولات اجتماعی، به ویژه ساختار قدرت ارتباط خاصی دارد.

واژه‌های کلیدی: اندیشه اقتصادی، فوکو، قدرت - دانش، کلاسیک، مرکانتیلیسم

Email: motavaselim@yahoo.com

\* استاد دانشگاه تهران

\*\* دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

\*\*\* کارشناس ارشد اقتصاد

\*\*\*\* کارشناس ارشد اقتصاد

تاریخ دریافت: ۸۸/۶/۵ تاریخ تأیید: ۸۸/۱۲/۱۸

## مقدمه

علل تغییر نظریه‌های علمی، یکی از دغدغه‌های مهم اندیشمندان علوم انسانی، در دهه‌های اخیر بوده، بخش مهمی از فلسفه علم و مباحث روش‌شناسی، در صدد پاسخگویی به همین مسئله است. در این میان، اندیشمندان علوم اقتصادی نیز کوشیده‌اند به سؤالات در خصوص علل تغییرات نظریه‌های اقتصادی پاسخی درخور بدهند.

هنگامی که شومپتر<sup>۱</sup> (۱۹۸۶، ص ۳۱)، در ابتدای کتاب تاریخ تحلیل اقتصادی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا تاریخ تحلیل اقتصادی تاریخ ایدئولوژی‌هاست؟ در واقع، این سؤال جاویدان اندیشمندان را تکرار می‌کند که نظریه‌ها چگونه شکل می‌گیرد و هر نظریه چه بهره‌ای از حقیقت دارد؟

چنان که مک‌کلاسیکی (۱۳۷۹، ص ۲۹) نیز یادآوری می‌کند، مهم‌ترین فایده پاسخگویی به پرسش‌های یادشده، بهبود کیفیت استدلال است. گرچه پرسش پیش‌گفته در مورد اندیشه اقتصادی است، برای پاسخگویی به آن باید، از مرزهای بحث‌برانگیز میان اقتصاد و دیگر علوم انسانی فراتر رفت و به پرسش‌های روش‌شناختی پاسخ گفت؛ مانند اینکه آیا نظریه‌های جدید به دلیل تبیین بهتر رخدادها انتخاب می‌شود یا دلایل دیگری در این انتخاب تأثیر دارد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، ابتدا به بررسی نظریه‌های گوناگون ارائه شده درباره تحول اندیشه اقتصادی پرداخته، نشان می‌دهیم که هر یک از این نظریه‌ها نقاط ضعفی دارد. سپس با تکیه بر نظریه‌های فوکو می‌کوشیم نشان دهیم که تحولات اندیشه اقتصادی، با نظام قدرت، در هر دوره، ارتباط بسیاری داشته است. در واقع، فرضیه ما، با توجه به نظریه قدرت - دانش فوکو این است که توجه به مقوله قدرت باعث می‌شود از تحول اندیشه اقتصادی، در قرن‌های ۱۵ تا ۱۹ میلادی تبیین بهتری شود.

## روش‌شناسی اندیشه اقتصادی

سؤال اصلی ما در این مقاله این است که نظریه‌های اقتصادی چگونه تشکیل و به چه دلیل کنار گذاشته می‌شود؟ می‌توان بر اساس اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی یا نظریه‌های کوهن و لاکاتوش به پرسش‌های طرح شده پاسخ گفت. در ادامه، هر یک از این دیدگاه‌ها را بررسی می‌کنیم.

---

1. Schumpeter

اگر وظیفه روش‌شناسی اقتصاد را بررسی نحوه توجیه و اثبات نظریه‌های اقتصادی و دلایل برتری آنها بر یکدیگر بدانیم (بلاگ، ۱۳۸۰، ص ۱۸)، باید پیش از هر بررسی روش‌شناسانه، به این نکته توجه کنیم که اقتصاددانان در مورد این مسئله که از چه روشی پیروی می‌کنند و باید به چه روشی عمل کنند که علم اقتصاد به کمال برسد، اختلاف نظر و مجادلات بسیاری دارند.

گروهی از اندیشمندان قائل به پیروی اقتصاددانان از اثبات‌گرایی استدلال می‌کنند که در بررسی ۵۲۴ مقاله تجربی که در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸، در چهار نشریه عمده اقتصادی منتشر شده، مشخص شد که در بیشتر موارد، فرضیه صفر پذیرفته و تنها سه فرضیه ابطال شده است. این مطلب از علاقه اقتصاددانان به تأیید فرضیه‌ها و نظریه‌ها، به جای ابطال آنها حکایت دارد (بلاگ، ۱۳۸۰، ص ۳۳). این مسئله سؤالاتی در مورد ابطال‌پذیر بودن نظریه‌های اقتصادی و اعتقاد اندیشمندان اقتصادی به پیروی از ابطال‌پذیری پدید آورده است. به نظر پیرو مینی (۱۳۷۵، ص ۱۳)،<sup>۱</sup> نظریه‌پردازان ارتدوکس معترف هستند که نظریه اقتصادی عمدتاً، همان‌گویی و نتیجه آن اثبات مجدد چیزی است که ثابت شده است. هری جانسون<sup>۲</sup> نیز تأکید می‌کند که «آزمایش فرضیه‌ها که انقلاب اقتصادسنجی و تجربی بر آنها تأکید دارد، اغلب ظاهرسازی صرف برای به دست آوردن ارقامی است تا به کمک آنها، نظریه‌هایی را که بر اساس مفروضات قبلی انتخاب و از آنها دفاع شده است، توجیه و برای آن نوعی مقبولیت تشریفاتی ایجاد کنند» (مینی، ص ۱۴). در واقع، مدافعان اثبات‌گرایی معتقدند اقتصاددانان بیشتر به تأیید نظریه‌های پیشین، با کمک ارقام و آمار جدید و ارائه نظریه، بر اساس استنتاج علاقه دارند و به پیروی از روش پوپر و ابطال نظریه‌ها تمایلی ندارند.

از سوی دیگر، اقتصاددانان مدافع ابطال‌گرایی و قائل به ابطال‌پذیری نظریه‌های اقتصادی نیز کم نیستند. مارک بلاگ (۱۳۸۰، ص ۲۱) از ابطال‌گرایی دفاعی سرسختانه و استدلال می‌کند که نظریه‌های بسیاری در علم اقتصاد ابطال شده است؛ از جمله منحنی فلیپس، در دهه هفتاد، مفهوم سرعت ثابت گردش پول و اینکه تورم را می‌توان تنها از طریق کنترل عرضه پول مهار کرد، رد تابع مصرف‌کنندگی که مصرف را تنها تابع درآمد می‌دانست و مثال‌هایی دیگر. در نهایت، بلاگ در پاسخ به منتقدان ابطال‌گرایی، در اقتصاد، تحول نظریه‌های اقتصاد کلان را نمونه‌ای کامل از به‌کارگیری ابطال‌گرایی در اقتصاد می‌داند (بلاگ، ۱۳۸۰، ص ۲۲).

1. Piero V. Mini

2. Harry Johnson

با وجود این، پیشرفت اندیشه اقتصادی، با اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی همخوانی ندارد. از یک‌سو، اقتصاددانان همواره، گروهی از نظریه‌ها را با هم، به مرحله آزمون می‌گذارند و بسیاری از مفاهیم، فقط به واسطه کاربرد در نظریه‌های گوناگون، فهمیدنی و کاربردی در هر یک از نظریات است. اقتصاددانان نه تنها تئوری‌های مردود را به کار می‌گیرند، بلکه گاه، بر نظریه‌هایی پافشاری می‌کنند که در برخی مراحل ابطال شده است (گلاس و جانسون، ۱۳۷۳، ص ۹۱). از سوی دیگر، مثال‌هایی که برای اصرار بر اثبات‌گرایی یا دفاع از ابطال‌گرایی ارائه شد، همگی از این نکته اساسی غفلت می‌ورزند که این نظریه‌ها مجموعه‌ای از یک ساختار کلی‌تر است که تحت عنوان اقتصاد کلاسیک دسته‌بندی می‌شود و همگی اقتصاددانان، در این باره اتفاق نظر ندارند. نکته جالب آنکه بلاگ نیز، با تمام تأکیدی که بر ابطال‌گرایی دارد، به روشن‌شناسی لاکاتوش بسیار نزدیک می‌شود و در موارد بسیاری، از هسته سخت در اقتصاد نئوکلاسیک صحبت می‌کند (برای مثال ر.ک: بلاگ، ۱۳۸۰، ص ۲۰۰). بنابراین نمی‌توان اندیشه اقتصادی را در قالب اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی گنجانده؛ پس باید به نظریه‌هایی روی آورد که به صورت ساختاری، به بررسی این مسئله می‌پردازد. از نظر اندیشمندانی مانند بلاگ، اندیشه اقتصادی به نظریات لاکاتوش بسیار نزدیک است و هسته‌ای سخت و مجموعه‌ای از نظریات محافظ دارد. همچنین گروهی از اقتصاددانان معتقدند برنامه لاکاتوش در مورد ابطال‌گرایی بهتر است و نسبی‌نگری کوهن را نداشته، با تاریخ اقتصاد تطابق بیشتری دارد (دادگر، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴). از سوی دیگر، گلاس و جانسون (۱۳۷۳، ص ۲۳۸)، در رد نظر کوهن و به طرفداری از الگوی لاکاتوش دلیل می‌آورند که از یک‌سو، اقتصاد را گرچه می‌توان علمی بالغ و از دید کوهن، در موقعیت عادی دانست، بر خلاف نظر کوهن، در اقتصاد، فقط یک الگو وجود ندارد و چند الگوی رقیب وجود دارد؛ افزون بر این، در اقتصاد نمی‌توان تغییرات را «انقلاب» نامید.

با وجود دلایل گفته شده، منتقدان دلایل معقول‌تر دیگری برای کنار گذاشتن کاربرد نظریه لاکاتوش در اقتصاد دارند. به نظر لاکاتوش، برنامه ایجابی در معرض آزمون‌هایی سخت قرار می‌گیرد؛ در حالی که بسیاری از نظریات اقتصادی که باطل نیز شده است، هنوز استفاده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۱۴). از سوی دیگر، در حالی که نظریه‌های نئوکلاسیک جای نظریه کلاسیک را در اقتصاد گرفته است، این تغییرات با الگوی مورد نظر لاکاتوش همخوانی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۱۶).

### تبیین‌هایی متفاوت

با توجه به انتقادهای یادشده، گروهی از اقتصاددانان الگوهای دیگری برای توضیح تحولات اندیشه اقتصادی مطرح می‌کنند:

کاتوزیان در کتاب ایدئولوژی و روش در اقتصاد، ضمن بررسی و رد تطابق تحول اندیشه اقتصادی با الگوهای مورد نظر کوهن و لاکاتوش، الگویی دیگر بیان می‌کند. وی ضمن بررسی دلایل اجتماعی و فرهنگی، به وجود آمدن حرفه‌های آکادمیک را تابعی از پیدایی دولت دموکرات ملی و انقلاب تقسیم کار می‌خواند (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۳۷). وی کوشش بسیاری از دانشمندان را برای چاپ مقاله، در واقع، تلاشی برای ارتقای شغلی، در چارچوب اندیشه رایج، به جای حل مسائل اساسی می‌داند که حاصل آن حجم بسیار مقاله‌های بدون دست‌آوردی خاص، رواج مدگرایی و در نهایت، تأخیر در پیشرفت علم است (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴)؛ البته وی معتقد نیست که انتقادهایش را می‌توان به تمام رشته‌های علمی تعمیم داد (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۲۸).

نقد مک‌کلاکسی در مورد شیوه نظریه‌پردازی اقتصادی، مباحث فراوانی همراه داشت. وی استدلال می‌کند روشی که اقتصاددانان آن را علمی می‌دانند، «معجونی از اثبات‌گرایی منطقی، رفتارگرایی، عملیات‌گرایی، و مدل فرضی - قیاسی است» (مک‌کلاکسی، ۱۳۷۹، ص ۳۱). او که این الگو را برگرفته از بخش‌های معینی از فیزیک می‌داند، «مدرنیسم»<sup>۱</sup> می‌نامد که ویژگی‌هایی مانند هدف بودن پیش‌بینی، تأکید بر ارقام، لزوم آزمایش عینی تکرارپذیر، و پرهیز از گزاره‌های ارزشی دارد و ادامه می‌دهد که در فلسفه امروز، کسی به نیمی از اینها باور ندارد (همان، ص ۳۲). البته آنچه او مدرنیسم می‌خواند، در فلسفه، به تجربه‌گرایی مشهور است که چنان که خود وی می‌گوید، نزد فیلسوفان امروزی، جایگاه خاصی ندارد.

مک‌کلاکسی سپس ادامه می‌دهد که اقتصاددانان باید خوشحال باشند که رشته آنها با مدرنیسم مورد نظر روش‌شناسان انطباق ندارد؛ هر چند وی طرفداران مکتب شیکاگو را پیروی‌کنندگان از این روش می‌داند. به نظر وی، اقتصاد مانند دیگر علوم (مثل ادبیات، سیاست یا حتی ریاضیات) «خطابه» است (همان، ص ۳۸). خطابه سنجیدن دقیق دلایل کمابیش خوب برای رسیدن به نتیجه‌گیری کمابیش محتمل یا موجه است. خطابه هنر کشف باورهای قابل تضمین و بهبود بخشیدن به این باورها، در گفتگویی مشترک است.

1. Modernism

هدف خطابه نباید کشیدن شخصی دیگر به دیدگاهی، از قبیل اندیشیدن باشد، بلکه درگیر شدن در تحقیقی دوطرفه است. این همان کاری است که اقتصاددانان، مانند دیگر سوداگران، به شیوه‌ای انجام می‌دهند (همان، ص ۲۹). وی البته توضیح می‌دهد که خطابه‌ای بودن اقتصاد به معنی دعوت به بی‌عقلی نیست و در نهایت، توصیه‌هایی برای بهبود دانش اقتصادی ارائه می‌کند که شامل توجه بیشتر به سبک نگارش، تعلیم بهتر، توجه به واقعیت عینی و استفاده از روش‌های گوناگون است. البته وی نیز، به پیروی از فایرابند، فلسفه را راهنمایی برای بهبود دانش اقتصادی نمی‌داند (همان، ص ۵۸).

انتشار آرای مک‌کلاسیکی، به سرعت، انتقادهای تندی را به وی در پی داشت. بلاگ (۱۳۸۰، ص ۲۵)، در پاسخ به انتقادهایی که مک‌کلاسیکی به او کرده بود و او را دنباله‌روی پوپر جوان (پوپر خام) خوانده بود، به انتقاد شدید از مک‌کلاسیکی پرداخت و مدعی شد وی هیچ روشی برای بررسی انواع نظریه‌ها مطرح نمی‌کند. این اشکال، تا حدود بسیاری به مک‌کلاسیکی وارد است. بلاگ (۱۳۸۰، ص ۳۲) در ادامه، لیستی از مخالفان نظریه مک‌کلاسیکی ارائه کرد.

لارنس بالند<sup>۱</sup> نقد دیگری به اقتصاددانان مطرح کرد. به گفته بالند (۲۰۰۵، ص ۹۲)، آرای وی بسیار به نظرهای مک‌کلاسیکی شبیه است. وی در قسمتی از آخرین کتابش که به بررسی انتقادی روش‌شناسی اقتصادی و مسئله نظریه و عمل در اقتصاد می‌پردازد، ابتدا به بیان تحولات فلسفی، در دوران معاصر و بحث‌های گوناگونی می‌پردازد که در خصوص رسیدن به حقیقت صورت گرفته است، و این مباحث را از دوران گالیله تاکنون دنبال می‌کند. وی سپس به مسائل روش‌شناسی در اقتصاد وارد و مدعی می‌شود که بیشتر اقتصاددانان از روشی پیروی می‌کنند که وی آن را «رسوم‌گرایی»<sup>۲</sup> و مک‌کلاسیکی «مدرنیسم» نامیده است (همان، ص ۱۰۳). بالند توضیح می‌دهد که رسوم‌گرایان در خصوص ترجیح یک نظریه بر نظریه دیگر، ما را به پذیرش نظریه‌ای ترغیب می‌کنند که شرایطی مانند ساده بودن، عام بودن، آزمون‌پذیر بودن، ابطال‌پذیر بودن و تأیید بیشتر و عدم تأیید کمتر داشته باشد (همان، ص ۱۰۶). وی می‌افزاید گرچه اقتصاددانان هرگز، رسوم‌گرا بودن را نمی‌پذیرند و روش خود را حتی پیشرفته‌تر از روش پوپر می‌دانند، در واقع، به شیوه رسوم‌گرایان عمل می‌کنند (همان، ص ۱۰۸). بالند در تأیید سخن خود مبنی بر رسوم‌گرا بودن اقتصاددانان،

1. Lawrence Boland  
2. conventionalism

به نحوه تدوین کتاب‌های درسی، برگزاری نشست‌های تخصصی و نحوه تدریس اقتصاد اشاره می‌کند که همگی نشانه‌های بارزی از رسوم‌گرایی دارد؛ برای مثال وی در انتقادی تند به نحوه تدوین کتاب‌های آموزشی اقتصاد و همچنین جداسازی رشته‌های گوناگون علوم انسانی، این شیوه را کوششی برای رسیدن به توافقی مصنوعی و بی‌فایده می‌داند و می‌نویسد:

کل بافت جامعه علمی دانشگاهی، طوری سازمان‌دهی شده است که از شیوع جدال جلوگیری کند...؛ لذا مجموعه‌ای از واحدهای پیش‌نیاز را تعیین می‌کنیم تا قبل از اینکه آنها قادر به تفکر مستقل بر روی یک حوزه خاص شوند، آنها را بگذرانند (همان، ص ۱۱۰).

او در نهایت، به انتقادی تند از استیلای ریاضی بر اقتصاد می‌پردازد و ضمن تردید در این ادعا که ریاضی زبان مشترک دقیقی است و اقتصاد ریاضی، از دیگر الگوهای ریاضی دقیق‌تر است، بیان می‌دارد که در پنجاه سال گذشته، هیچ کاری انجام نشده است که بدون ریاضی نمی‌توانستیم آن را انجام دهیم و در واقع، پذیرش تثبیت‌شده ریاضی بر اقتصاد، دلیلی بر برتری صورت بر محتوا در اقتصاد است (همان، ص ۱۱۲).

انتقادی اساسی به نظریه‌های مک‌کلاسیکی، کاتوزیان و بالند این است که این نظریه‌ها از چارچوب نظری خاصی پیروی نمی‌کنند و در واقع، به جای آنکه یک نظریه باشند، مجموعه‌ای از گزاره‌های توصیفی در مورد سیر تحول اندیشه اقتصادی هستند که البته، به برخی از آنها نقدهای جدی‌تری نیز وارد است. در ادامه، با تکیه بر چارچوب نظری میشل فوکو می‌کشیم نظریه جامع‌تری در مورد تحول اندیشه اقتصادی ارائه و سپس آنها را با هم مقایسه کنیم.

### تبیین متمایز فوکو

برای فهم اندیشه فوکو، آشنایی با واژه «گفتمان»<sup>۱</sup> ضروری است. بهترین شیوه برای درک واژه «گفتمان» رجوع به متنی است که این اصطلاح در آن به کار رفته است (میلز، ۱۳۸۲، ص ۱۵). فوکو تعریفی واحد از این اصطلاح ارائه نمی‌کند و چنان که خودش می‌گوید، کوشیده است بر تعاریف آن بیفزاید (فوکو، ۱۹۷۲، ص ۸۰). او در توضیح این اصطلاح می‌گوید:

من فکر می‌کنم که به جای فروکاستن گام به گام معنای گوناگون واژه «گفتمان»، در واقع به معنای آن افزوده‌ام: آن را گاهی حیطة کلی همه گزاره‌ها یا احکام تلقی

1. discourse



کرده‌ام، و گاه به عنوان مجموعه قابل تمایزی از احکام و گاهی به مثابه رویه ضابطه‌مندی که شماری از احکام را توضیح می‌دهد (همان، ص ۸۰).

به هر حال، «گفتمان» را در هر کدام از معناهای گفته شده به کار بریم، از نظر فوکو، کوچک‌ترین واحد هر گفتمان گزاره<sup>۱</sup> یا همان حکم است. فوکو گزاره‌ها را به کنش‌های کلامی جدی محدود می‌سازد و به گفتگوهای روزمره علاقه‌ای ندارد. منظور از کنش‌های کلامی جدی کنش‌هایی است که از طریق فعالیتی معتبر و مستقل ایجاد می‌شود (لاکلو، ۱۹۹۶، ص ۴۳۴)؛ مثلاً صحبت درباره آب و هوا هنگامی کنش کلامی جدی است که سازمان هواشناسی آن را بیان کند (دریفوس، ۱۳۷۹، ص ۱۲۴). حال سؤال اساسی این است که چه چیزی صورت‌بندی‌های گفتمانی یا همان نظام نسبتاً مستقل تولید کنش‌های جدی را سبب می‌شود (همان، ص ۱۲۵).

پاسخ فوکو به این پرسش عملاً، افکار وی را به دو بخش تقسیم می‌کند که حاصل آن، دو کتاب دیرینه‌شناسی و تبارشناسی است. فوکو در دیرینه‌شناسی دانش معتقد است که «اپیستمه»<sup>۲</sup> این وحدت‌بخشی را سبب می‌شود. از آنجا که اپیستمه اساس کتاب نظم اشیا است که عنوان فرعی دیرینه‌شناسی علوم انسانی را نیز دارد، شناخت انگیزه فوکو در نگارش کتاب، به فهم این واژه کمک مهمی می‌کند. فوکو (۱۹۷۰، ص XI) می‌نویسد:

آنچه من در پی انجام دادنش هستم، آشکار ساختن ناخودآگاه مثبت دانایی<sup>۳</sup> است؛ سطحی که از آگاهی دانشمند می‌گریزد؛ اما بخشی از گفتمان علمی است. آنچه نقطه مشترک تاریخ طبیعی، اقتصاد و دستور کلاسیک است، به‌راستی، در آگاهی دانشمندان آن دوره حضور ندارد؛ اما طبیعی‌دان‌ها، اقتصاددان‌ها و علمای علم دستور زبان قواعدی را که از آن آگاهی ندارند، به کار می‌گیرند تا حیطه مورد نظر خویش را تعریف کرده، مفاهیم خویش را شکل بخشند و نظریه‌های خویش را بسازند و همین قواعد تشکیل است که گرچه فی‌الواقع تدوین نمی‌شود، بنیان نظریه‌ها، مفاهیم و موضوعات مورد بحث و مطالعه متفاوت است.

بنابراین، به نظر فوکو، نظام دانایی که خود، شکل‌دهنده گفتمان‌ها و شیوه نگرش به جهان است، در واقع پیش‌عقلایی است و چیزی که خود، مبنای منطق و علم است، تابع هیچ منطقی نیست. از نظر فوکو، اپیستمه پیش‌زمینه فکری ناخودآگاه همه دانشمندان یک عصر و ناخودآگاه معرفت، در هر دوران است که شیوه ظهور گفتمان‌های علمی هر عصر را تعیین

1. enonce

2. Episteme

3. positive unconscious of knowledge



می‌کند (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۲۲). فوکو تأثیر نهادها، رخدادهای سیاسی و کردارها را بر آنچه به صورت جدی گفته می‌شود، انکار نمی‌کند و می‌پذیرد که اگر کلامی می‌خواهد جدی گرفته شود، باید گویندگان آن به ملاحظات جامعه علمی توجه کنند (دریفوس، ۱۳۷۹، ص ۱۴۴)؛ اما از دید فوکو، گفتمان، عوامل گوناگون اجتماعی، تکنیکی، نهادی و اقتصادی را به کار می‌گیرد و به آنها وحدت می‌بخشد. از دید وی، آنچه گفته می‌شود، به چیزی غیر از خودش بستگی دارد؛ اما گفتمان حدود این وابستگی را تعیین می‌کند (همان، ص ۱۴۶). گفتمان وحدت بخش عوامل گوناگون سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی و آموزشی است و باعث می‌شود آنها یکپارچه عمل کنند (همان، ص ۱۴۸).

در دیرینه‌شناسی، گفتمان‌ها نظامی خودبنیاد است که هیچ علتی برای تغییرات آنها بیان نمی‌شود و به نفوذ و تأثیر نهادهای اجتماعی در آن بی‌توجهی شده است (همان، ص ۵۵)؛ به عبارتی دیگر، گفتمان معلولی بدون علت است (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۴۳). از این‌روست که فوکو، در تحلیل‌های بعدی خود، به تبارشناسی روی می‌آورد و مسئله خودبنیادی گفتمان را رها می‌کند و به رابطه‌ای دیالکتیک بین قدرت و گفتمان می‌پردازد. با توجه به اشکالات گفته شده است که فوکو به تبارشناسی روی می‌آورد و در توضیح این مسئله می‌گوید:

آنچه در نوشته‌های من جایش خالی بود، مسئله نظام گفتمانی و تأثیر قدرت بر حوزه و عملکرد بیانی بود. من آن را بیش از حد، با نظام‌مندی، صورت نظری و یا چیزی مانند پارادایم خلط و مشتبه کردم. در فاصله نگارش تاریخ دیوانگی و نظم اشیا، از دو دیدگاه متفاوت، مسئله قدرت هنوز، به خوبی یافته نشده بود (فوکو، قدرت و حقیقت؛ به نقل از دریفوس، ۱۳۷۹، ص ۲۰۳).

بنابراین، قدرت محور اندیشه فوکو در تبارشناسی شد. به نظر فوکو، مسئله مهم این نیست که «قدرت چیست؟»، بلکه مهم چگونگی اعمال قدرت است. قدرت به فرد یا گروه و طبقه خاصی بر نمی‌گردد، بلکه از اجتماع عوامل غیر شخصی، در قالب نهادها، هنجارها، مقررات و گفتمان‌ها، نشأت می‌گیرد. قدرت فقط سرکوب نیست. نهادها و گروه‌ها نه تنها اعضای خود را سرکوب می‌کنند، بلکه از آنها موجوداتی منضبط، رام و مولد می‌سازند. در روابط قدرت، کارکرد آن مهم است و نه فاعل آن؛ به همین دلیل، روابط قدرت ماهیتی پویا و بر همه روابط اجتماعی، در تمام سطوح آن تمرکز دارد.

فوکو سپس به تبیین رابطه قدرت و دانش می‌پردازد. قدرت و دانش مستقیماً متضمن یکدیگرند. هیچ رابطه قدرتی، بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش مرتبط به آن وجود ندارد و

هیچ دانشی وجود ندارد که در عین حال، متضمن و پدیدآورنده روابط قدرت نباشد؛ بنابراین، چنین روابط قدرت - دانشی را نباید بر اساس فاعل شناختی که از نظام قدرت فارغ است یا نیست، تحلیل کرد، بلکه برعکس، فاعل شناخت، موضوعات شناخت و اسلوب‌های شناخت باید، آثار و نتایج گوناگون چنین تضمین‌های متقابل قدرت و دانش و تغییر شکل‌های تاریخی آنها تلقی شود. به‌طور خلاصه، فاعلیت فاعل شناخت نیست که مجموعه‌ای از دانش را تولید می‌کند که به حال قدرت سودمند یا در مقابل آن مقاوم باشد، بلکه قدرت - دانش و فراگرد و منازعاتی که از درون آن می‌گذرد و عناصر تشکیل‌دهنده آن است که اشکال و حوزه‌های ممکن دانش و شناخت را تعیین می‌کند (فوکو، ۱۹۷۹، ص ۲۷). فوکو توضیح می‌دهد که در جوامع گوناگون، شکلی از روابط قدرت، بافت جامعه را شکل می‌دهد و بدیهی است که ایجاد و اعمال قدرت مستقیماً، با ایجاد و انتشار گفتمان حقیقت‌گره خورده است و در هر دوره‌ای، به‌گونه‌ای نمایان می‌شود (ضمیران، ۱۳۸۴، ص ۱۵۹). فوکو همچنین بیان می‌دارد که دانش‌هایی مانند روان‌شناسی، جمعیت‌شناسی و گروهی دیگر از علوم اجتماعی، از آغاز، در نهادها و سازمان‌های خاص قدرت، یعنی زندان‌ها، بیمارستان‌ها و دستگاه‌های اداری تکوین یافته است (همان، ص ۱۵۲)؛ با وجود این، فوکو قدرت را همان دانش نمی‌داند و این حرف را خنده‌دار دانسته، در توضیح این موضوع یادآور می‌شود که همواره، دنبال بررسی رابطه آنها بوده است.

فوکو در تحلیل قدرت، حاکمیت (پادشاه)، تاریخ (تاریخ) و انسان‌شناسی (انسان)<sup>۱</sup> را طرد می‌کند. تیبل<sup>۲</sup> (۱۹۸۶) انکار این سه انگاره توسط فوکو را «مرگ سه‌جانبه»<sup>۳</sup> می‌نامد. از دید وی، بازشناسی نظریه قدرت نقطه مرکزی همه نوشته‌های وی است. به نظر فوکو، قدرت، حقیقت را تولید می‌کند. از طریق تحلیل حقیقت یا نظام‌های دانش، اصلی‌ترین آثار قدرت را می‌توان کشف کرد؛ به این ترتیب، کاوش‌های فوکو درباره «حقیقت» جنون، سلامت، اقتصاد، تاریخ، دستور زبان، تنبیه و جنسیت نیز، تحلیل‌های آثار قدرت است. این کاوش‌ها اشکال قدرت را نشان می‌دهد که برای تولید این حقایق به‌کار گرفته می‌شود؛ کاوش در نظام‌های دانش که مکانیسم‌های مرتبط قدرت، در آن پرورش و رشد می‌یابند.

فوکو به دانش و حقیقت می‌پردازد؛ چون اینها از مطالعه قدرت جدایی‌پذیر نیست. رابطه قدرت - دانش - حقیقت همواره، در نوشته‌های اخیر فوکو بازنمایانده می‌شود. این

1. king, history and man  
2. Thiele  
3. foucault's triple murder

رابطه، از نظر فوکو، مبنای تحلیل وی را شکل می‌دهد. او می‌گوید از دهه ۱۹۵۰ به بعد، همه نوشته‌هایش را می‌توان در دو واژه خلاصه کرد: قدرت و دانش (فوکو، ۱۹۷۹، ص ۱۰۹). برای فوکو، آثار قدرت و تولید «حقیقت» یک مسئله همیشگی بوده است.

اکنون با اهمیتی که موضوع قدرت در تحلیل‌های فوکو یافته است، وی واژه «شبکه معنا»<sup>۱</sup> را جایگزین اپیستمه می‌کند (دریفوس، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵). این تمایز از آن‌رو صورت می‌گیرد که بر نقش نهادها و ساختار حقوقی و به‌طور خلاصه، قدرت و تأثیر آن بر گفتمان‌ها بیشتر تأکید شود. وی اکنون، حقیقت را مجموعه‌ای از قاعده‌ها می‌داند که بر اساس آن، درست از نادرست تمیز داده می‌شود. او می‌افزاید در جامعه ما، حقیقت با پنج ویژگی که از لحاظ تاریخی مهم است، مشخص می‌شود: حقیقت به شکل گفتمان علمی و نهادهایی که این گفتمان را تولید می‌کند، متمرکز است؛ حقیقت تابع یک انگیزش ثابت اقتصادی و سیاسی است (نیاز به حقیقت، به همان اندازه برای تولید اقتصادی که برای قدرت سیاسی)؛ حقیقت به شکل‌های گوناگون، موضوع توزیع و مصرف عظیم است (حقیقت در دستگاه‌های آموزش و اطلاع‌رسانی که گستره آن، در پیکر جامعه، با وجود برخی محدودیت‌های سفت و سخت نسبتاً وسیع است، جریان دارد)؛ حقیقت تحت کنترل اگر نه انحصاری، اما غالب برخی دستگاه‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی (دانشگاه، ارتش، نوشتار و رسانه‌ها) تولید و منتقل می‌شود؛ حقیقت موضوع یک مباحثه کامل سیاسی و رویارویی کامل اجتماعی است (کهنون، ۱۳۸۲، ص ۳۹۴).

فوکو حقیقت را نه پاداش نفوس آزاد و انزواهای طولانی، بلکه نتیجه شکل‌های گوناگون اجبار می‌داند و می‌گوید هر جامعه‌ای نظام حقیقت خود را دارد؛ یعنی گونه‌هایی از گفتمان که این جامعه می‌پذیرد و به منزله حقیقت به کار می‌اندازد، سازوکارها و مرجع‌هایی که امکان تمیز گفته‌های درست و نادرست را فراهم می‌کند و شیوه‌ای که به وسیله آن، این یا آن گفته تصویب می‌شود. تکنیک‌ها و روش‌هایی که برای اکتساب حقیقت ارزش یافته است، جایگاه کسانی که عهده‌دار آن‌اند که بگویند چه چیزی به منزله حقیقت عمل می‌کند (همان، ص ۳۹۳).

نوشته‌های تاریخی فوکو<sup>۲</sup> بر دو دوره تأکید می‌کنند که هر دوره حدود یک قرن و نیم است. این دوره‌ها عبارت است از: ۱. «عصر کلاسیکی»<sup>۳</sup> که از میانه قرن هفدهم آغاز

1. disposit

2. Folie et Deraison (1961), *Histoire de la Sexualite*, vol.1, 1976.

3. Classical age

می‌شود و در قرن نوزده پایان می‌یابد. بیشتر کارهای فوکو در این عصر است. ۲. «عصر مدرن»<sup>۱</sup> که تا میانه قرن بیستم ادامه دارد. وجه تمایز این دو دوره، سرایت و نفوذ بیشتر قدرت در زندگی آدمی است. به نظر فوکو، از قرن هفده به بعد، شکلی از قدرت به وجود می‌آید که با اعمال آن، از طریق تولید اجتماعی و خدمات اجتماعی آغاز می‌شود. همچنین کسب خدمات مولد از افراد، در زندگانی عینی‌شان، مسئله قدرت می‌شود و در نتیجه، قدرت می‌کوشد به بدن‌های افراد، اعمال آنها، تمایلات و حالات رفتار روزمره آنها دسترسی یابد و آنها را کنترل کند. برای این منظور، قدرت با دانش پیمان می‌بندد.

### دانش - قدرت در تاریخ اندیشه اقتصادی

فوکو اشاراتی بسیار جزئی و غیر منسجم به اندیشه اقتصادی دارد. چنان که گفتیم، از دید فوکو، در میان اندیشمندان یک دوره فارغ از نظریه‌هایی که آنها درباره آن بحث می‌کنند، سطح معرفت دیگری نیز وجود دارد که فوکو آن را ایستمه یا شبکه معنا می‌نامد. وی با این نامگذاری، بر نقش نهادها و ساختار حقوقی و به‌طور خلاصه، قدرت و تأثیر آن بر گفتمان‌ها تأکید بیشتری می‌کند. همچنین از دید وی، قدرت و دانش رابطه دارند و قدرت برای استیلای خود، از دانش بهره می‌گیرد. با توجه به نکاتی که فوکو به آنها اشاره می‌کند، در اینجا، به دنبال پاسخ چند پرسش هستیم: نخست اینکه آیا واقعاً کلیتی را می‌توان یافت که در تمام نظریه‌ها مشترک باشد؟ دوم، آیا قدرت در تحول اندیشه اقتصادی تأثیر داشته است؟ ما این بررسی را بین قرن‌های ۱۷ تا ۱۹ انجام می‌دهیم که آغاز شکل‌گیری اندیشه اقتصادی، به صورت مستقل است.

بی‌شک عوامل گوناگونی در پدید آمدن رنسانس دخیل بود؛ مانند گسترش تجارت، به وجود آمدن بازارهای مالی و رواج پول‌های معتبر، کشف قاره نو و سیل خروشان منابع به اروپا و خلاصه، تحولات اقتصادی، پدید آمدن دولت‌های ملی، جنبش اصلاح دینی، اکتشافات علمی، آشنایی با مسلمانان و تمدن آنها و عوامل بسیار دیگر. مهم‌ترین اثر همه این نیروها پدید آوردن باور به اعتقاد خرد و توانایی انسان در پی بردن به حقیقت بود. اندیشمندان این عصر، بیش از هر چیزی باور داشتند که بشر عقل و توانایی پی بردن به حقیقت را دارد؛ عقلی که مستقل از احکام و سنت، مشروعیت دآوری درباره حقیقت، زیبایی، خیر اخلاقی و نظم سیاسی را دارد و در یک کلام، دآوری زمینی و مشروع است (کهون، ۱۳۸۲، ص ۲۷).

1. modern age

باید در نظر داشت که رسیدن به این مرحله آسان نبود. این تحولات بیش از هر چیز نتیجه رشد نیروهایی بود که تفسیر کلیسا از دین و عقل را برنمی‌تافتند. رشد بازرگانی مستقل، در شهرهایی مانند ونیز، بروژ و هامبورگ، طبقه بازرگانی را پدید آورد که ثروت و رفاه خود را مدیون شاه و کلیسا نبودند. آنها که به رفاهی نسبی دست یافته بودند، اندیشیدن و شک کردن در عقاید کلیسا را آغاز کردند و عقل را که در اروپا متروک مانده بود، به کار گرفتند، به‌ویژه که به تدریج، با مسلمانان نیز، آشنا و برای علم‌اندوزی راهی دیار آنان شدند (هال، ۱۳۸۳، ص ۱۴۸). این بازرگانان که عقاید کلیسایی را در مورد بهره، مانعی برای پیشرفت خویش می‌دیدند، به تدریج، با گروه‌های دیگر متحد شدند. از یک‌سو، اتحادی میان طبقه متوسط جدید و پادشاهان صورت گرفت. سرمایه‌داران پول و سود می‌خواستند و شاه خواهان قدرت بود (عالم، ۱۳۸۴، ص ۹) و دشمن مشترک هر دو، کلیسا و فئودال‌ها بودند. سرمایه‌داران از قدرت شاه حمایت می‌کردند و شاهان، در پایان، بر فئودال‌ها و کلیسا پیروز شدند (همان، ص ۱۰). سرمایه‌داران و پادشاهان با اندیشمندان نیز متحد بودند. این اتحاد هم محبوبیت سلاطین را می‌افزود و هم به گسترش عقیده اندیشمندان کمک می‌کرد. ولتر با فردریک دوم، گریم<sup>۱</sup> و دیدرو<sup>۲</sup> با کاترین دوم، گوته با کارل آگوست<sup>۳</sup> روابط خوبی داشتند (عضدانلو، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱). در این شورش علمی علیه کلیسا، سرمایه‌داران نیز شریک بودند (عالم، ۱۳۸۴، ص ۱۴). این اتحادها بسیار موفق بود و مثلاً، جنبش اصلاح دینی، در نقاطی به موفقیت رسید که حمایت اشراف را داشت (شومپتر، ۱۹۸۶، ص ۱۴۱). بر این اساس، نظام معنایی که پس از این تحولات حاکم می‌شود، اعتقاد به عقل بشری و رهایی از تعصبات کلیساست. شاید امروز این مطلب بسیار بدیهی باشد؛ اما در قرون وسطا اصلاً چنین نبود؛ برای مثال مان (۱۳۶۸، ص ۵) توضیح می‌دهد که «در سال ۱۳۴۲ میلادی، در یکی از حوزه‌های علمی، بین شاگردان آن حوزه، جدالی درباره تعداد دندان‌های اسب درگرفت. در این جدال که سیزده روز طول کشید، شاگردان بارها، به گفته‌ها و نوشته‌های پیشینیان خود مراجعه کردند؛ ولی مشکل آنها لاینحل باقی ماند و در هیچ‌یک از گفته‌ها و آثار گذشتگان نتوانستند به تعداد دندان‌های اسب پی ببرند. بالأخره، در روز چهاردهم، یکی از شاگردان جوان و تازه‌کار پیشنهاد کرد که برای حل مشکل دندان‌های یک اسب را بشمارند. این پیشنهاد چنان دیگران را برانگیخت

1. Melcior Grimm

2. Denis Diderot

3. Karl August

که بر سر وی ریختند و پس از تنبیه، او را از حوزه خود بیرون انداختند و مدعی شدند که شیطان در جسم او حلول کرده است. بالأخره چون نتوانستند برای این مسئله جوابی پیدا کنند، فتوا دادند که چون از پیشینیان قولی یا نوشته‌ای وجود ندارند، این مشکل لاینحل باقی می‌ماند.

گرچه قرون وسطا، در کل سیاه نبود و زمینه‌های رنسانس در آن پدید آمد (فروغی، ۱۳۷۵، ص ۹۶)، در کل، بیشتر اندیشمندان آن دوره، علم را در کتاب‌های مذهبی و سخن پیشینیان جستجو می‌کردند و در واقع، پس از تحولات بیان شده، راه برای نظریه‌پردازی در دانش‌های گوناگون، از جمله اقتصاد هموار شد. هال (۱۳۸۲، ص ۲۲۹) درباره این کشمکش‌ها می‌نویسد: «پس از رنسانس، با ژرف‌تر شدن کشمکش میان عقل و تعصب، اختلاف نظر محدودتری بر سر روش‌ها درگرفت». این کشمکش میان دو گروه عقلانیت‌گراها<sup>۱</sup> و تجربه‌گراها<sup>۲</sup> بر سر روش‌های شناخت و کسب علم بود. این تحولات اجازه نظریه‌پردازی، در اقتصاد و رها شدن از اندیشه‌های اقتصادی کلیسا را فراهم کرد. عملاً پس از این، همه اندیشمندان این نظام معنایی را پذیرفتند و فارغ از تعصبات کلیسایی نظریه‌پردازی کردند. این دوران متناظر با دوران اندیشه‌های مرکانتیلیست‌ها و کلاسیک‌ها، در عرصه دانش اقتصاد بود.

رابطه قدرت - دانش را می‌توان به خوبی، در گسترش اندیشه مکتب مرکانتیلیسم که در فارسی، آن را سوداگری می‌نامند، مشاهده کرد. بسیاری از این نویسندگان، تاجر و بازرگان بودند (مگنیوسون، ۲۰۰۳، ص ۵۱)؛ از این‌رو، بسیار طبیعی بود که این نویسندگان از دخالت‌های دولت برای تسهیل تجارت حمایت کنند. از سوی دیگر، حاکمان نیز به این نظریه‌ها بسیار نیاز داشتند. عقاید سوداگران، همزمان با جنگ‌های اروپایی و پدید آمدن دولت - ملت‌های اروپایی و جنگ بر سر مستعمرات مطرح شد. دولت‌های اروپایی، برای تأمین هزینه‌های مالی جنگ، بسیار به منابع مالی نیاز داشتند و از این‌رو، به دست آوردن فلزات گرانبها برای تأمین مالی هزینه‌های جنگ، یکی از سیاست‌های ملی آنها بود (تفضلی، ۱۳۷۵، ص ۵۱). در واقع، عقاید آنها در عصر شکل‌گیری و استقرار دولت‌ها، عقلایی و بازتابی از موقعیت آن دوران بود (مگنیوسون، ۲۰۰۳، ص ۴۷). شومپتر (۱۹۸۶، ص ۳۶۰) نیز، این مسئله را یادآور می‌شود و در نقد کسانی که به موقعیت شکل‌گیری عقاید سوداگران بی‌توجهی می‌کنند، می‌نویسد: «شگفت‌انگیز است که اغلب منتقدان نظریه‌های

1. rationalists  
2. empiricism



مرکانتیلیست<sup>۱</sup> به این مسئله توجه نکرده‌اند که آن دوران، دوران امپریالیسم ماجراجویان بود و تجارت با استعمار و بهره‌جویی بی‌حد و حصر از مستعمرات، جنگ خصوصی که اکثر حکومت‌ها، به‌ویژه حکومت انگلیس مسئولیت آن را نمی‌پذیرفت و با شرایطی که همواره، در آستانه جنگ بود، همراه بود. در واقع، عقاید مکتب سوداگری نظریه‌هایی بود که گروه‌های قدرتمند آن زمان و پادشاهان برای ادامه بقا و حکومتشان به آن نیازمند بودند و از این‌رو، این عقاید به سرعت انتشار یافت و مبنای سیاست‌گذاری در آن دوران شد.

با قدرتمند شدن دولت‌های ملی و کاهش جنگ‌های دولت‌ها و تورم شدید اروپا، سیاست انباشت فلزات گرانبها پدید آمد و به تدریج، عقاید سوداگران با تردید مواجه شد. غیر از گروهی از تاجران که از سیاست‌های سوداگرانه سود می‌بردند، سرمایه‌دارانی که در پی انقلاب صنعتی افزایش یافته بودند، با انواع محدودیت‌ها روبه‌رو بودند؛ از این‌رو طبیعی بود که این افراد عقاید فردگرایانه اقتصاد کلاسیک را بپذیرند (هانت، ۱۳۸۱، ص ۳۹). باربر (۱۳۷۰، ص ۱۲۸) در مورد نظریه‌های نئوکلاسیک می‌گوید:

بدینی نویسندگان کلاسیک نسبت به مداخله دولت در امور اقتصادی نیز، با توجه به شرایط و اوضاع زمان، بر شالوده محکمی استوار بود. محیط سیاسی زمان چنان نبود که بتوان حکومت‌ها را پرچمدار رفاه عمومی دانست. پیش از تعمیم یافتن حق رأی، هیچ حکومتی برای بقای خود مجبور نبود خواست‌های توده رأی‌دهندگان را برآورد. در چنین حالتی که کار حکومت بر مراد گروه‌های کوچک، ولی پر قدرت خصوصی می‌گشت، به حق می‌شد ادعا نمود که گسترده شدن قدرت اقتصادی، در بازارهای آزاد و بدون هیچ جانبداری، نتایج اجتماعی برتری به بار خواهد آورد.

در واقع، این نظریه‌ها نشانی از جابه‌جایی قدرت، در میان گروه‌های اجتماعی بود. در حالی که سوداگران، به شدت نیازمند حمایت‌های دولت بودند، صنعتگرانی که با آغاز انقلاب صنعتی گسترش یافته بودند، ترجیح می‌دادند از شر پادشاهان فاسد رهایی یابند تا با آسایش فکر، به توسعه صنعت بپردازند و بنابراین، بسیار طبیعی بود که از اندیشمندان کلاسیک طرفداری کنند. در این میان، مطرح شدن فرضیه‌های کلاسیک و اینکه طبیعت نیز، در نتیجه رقابت تکامل یافته است، بهترین دستاویز برای رهایی از فساد دولتی و به دست آوردن آزادی عمل بیشتر بود. در عمل نیز، بسیاری از اقتصاددانان به این فرضیه‌ها توجه نمی‌کنند و مثلاً، ساموئلسون تابع تقاضا را بدون توجه به این فرضیه‌ها استخراج کرد

1. Mercantilist theories



(روز، ۲۰۰۸، ص ۱۲۷). این اقدام ساموئلسون به خوبی نشان می‌دهد که برای بسط نظریه کلاسیک، به این فروض نیازی نبوده است و در واقع، مطرح‌کنندگان اولیه این فروض نیز، برای رهایی از فساد دولتی به آنها متوسل شدند.

این تحولات زمانی بهتر درک می‌شود که به نظریه‌های رقیب در آن سال‌ها بنگریم. بر خلاف انگلستان که در آن سال‌ها، دوران شکوفایی صنعتی را می‌گذرانند، آلمانی‌ها به شدت، از ورود کالاهای انگلیسی به کشورشان زیان می‌دیدند و منتظر کمک‌های دولت برای رهایی از این وضعیت بودند؛ از این رو، هنگامی که اندیشمندان مکتب تاریخی آلمان مباحث خود را مطرح کردند، با استقبال فراوانی روبه‌رو شدند. تفضلی (۱۳۷۵، ص ۱۹۶) با یادآوری انتقادات لیست به نظریه کلاسیک می‌نویسد:

آلمان‌ها با پیروی از عقاید لیست متوجه شدند که در شرایط آزاد تجارت بین‌المللی، آلمان در رقابت با صنایع مجرب انگلستان نمی‌تواند پیشرفت کند؛ بنابراین طبق نظر لیست، گروهی از صاحبان صنایع آلمان از دولت درخواست نمودند که با ایجاد تعرفه‌های گمرکی، از ورود ارزان کالاهای انگلیسی جلوگیری نموده، بدین وسیله، صنایع داخلی را مورد حمایت قرار دهد.

### مقایسه نظریه قدرت - دانش با دیگر نظریه‌ها

در مقایسه نظریه‌های اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی، کوهن، لاکاتوش، بالند، مک‌کلاسیکی و کاتوزیان با نظریه قدرت - دانش فوکو که به آن اشاره کردیم، این نکته بسیار مهم مشخص می‌شود که تبیین فوکو از علل تحول نظریه‌های علمی، با تبیین دیگر نظریه‌ها متفاوت است. در واقع، همه نظریه‌های یاد شده، به غیر از نظریه فوکو، تحول نظریه‌های علمی را با جامعه علمی مرتبط می‌دانند. حتی کاتوزیان و بالند نیز، با تمام انتقادهایی که دارند، مسئله تحول اندیشه اقتصادی را به مباحثی مانند ارتقای شغلی، صورت‌گرایی و... مرتبط می‌دانند. در این میان، کوهن نظریه جامع‌تری ارائه می‌کند. گرچه کوهن و فوکو به وجود کلیتی معتقدند که کوهن آن را پارادایم و فوکو گفتمان می‌نامد، تفاوت‌های عمده‌ای بین آنها وجود دارد. نگاه اصلی کوهن در تبیین علل تغییرات نظریه‌های علمی، به جامعه علمی است. به نظر کوهن (۱۹۷۰، ص ۱۵۲)، عوامل مؤثر گوناگونی باعث می‌شود یک دانشمند پارادایم خود را تغییر دهد و معمولاً، به‌طور همزمان، بنا بر چند دلیل این اتفاق می‌افتد. کوهن (۱۹۷۰، ص ۱۵۲-۱۵۵) دلایل گوناگونی از توفیق در پیش‌بینی تا سلیقه و پیشینه

زندگی فرد، دلایل زیبایی‌شناختی و حتی مرگ مخالفان را دلیل این تغییر می‌داند و معتقد است دلایل واقعی تغییر الگو کمتر آشکارا بیان می‌شود. وی بیشتر این مسئله را روان‌شناختی و جامعه‌شناختی می‌داند (چالمرز، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷).

فوکو بر خلاف همه این نظریه‌ها، چنان که گذشت، علم را حاصل ارتباطات قدرت و دانش و در نتیجه، انگیزش‌های اقتصادی و سیاسی و نظام قدرت می‌داند. این مهم‌ترین تفاوت کوهن و فوکو است و با توجه به مباحث پیش‌گفته به نظر می‌رسد نظریه فوکو، در علوم انسانی و چنان که نشان دادیم، در اقتصاد می‌تواند علل تحول نظریه‌ها را بهتر تبیین کند.

چارچوبی که فوکو به آن اشاره و بررسی‌های ما در اینجا نیز، آن را تأیید می‌کند، تفاوت مهم علوم انسانی و علوم طبیعی را آشکارتر می‌کند. اگر در علوم طبیعی، بیشتر جامعه علمی در تحول نظریه‌ها نقش دارد، در علوم انسانی، باید به نقش قدرت نیز، در شکل‌گیری نظریه‌ها توجه کرد. گرچه فوکو بحث قدرت و دانش را درباره کلیه علوم مطرح می‌کند، خود وی بیشتر به علوم انسانی توجه دارد و بررسی‌های ما، در این مقاله نیز نشان می‌دهد در اقتصاد، این نظریه صادق و برای تعمیم آن، به علوم به بررسی‌های بیشتری نیاز است. در واقع، بیشتر نظریه‌هایی که درباره علل تحول نظریه‌های اقتصادی ارائه شده است و به آنها اشاره کردیم، از تفاوت مهم نظریه‌های علوم انسانی و علوم طبیعی غفلت می‌ورزند. افراد گوناگونی، از جمله کانت، وبر، دیلتای و هوسرل به این مطلب اشاره کرده‌اند؛<sup>۱</sup> اما افرادی که روش‌شناسی اقتصادی را مطالعه می‌کنند از این موضوع غفلت کرده‌اند. افرادی مانند مک‌کلاسکی، کاتوزیان و بالند به این مسئله اشاره‌هایی کرده؛ ولی نظریه منسجمی ارائه نکرده‌اند. چنان که گفتیم، این افراد مجموعه‌ای از گزاره‌های وصفی را مطرح کرده‌اند که نمی‌توان آن را یک نظریه منسجم دانست.

مقایسه این نظریه‌ها نکات دیگری نیز در بر دارد. فوکو مانند کوهن و لاکاتوش، دیدی پارادایمی به نظریه‌ها دارد که با توجه به مباحث مطرح شده به نظر می‌رسد در علم اقتصاد نیز، شاهد رقابت پارادایم‌ها هستیم؛ زیرا چنان که بیان شد، اقتصاددانان بر به‌کارگیری نظریه‌های ابطال شده اصرار می‌ورزند و همواره، مجموعه‌ای از نظریه‌ها را می‌آزمایند.

افزون بر این، نتیجه مهم دیگری که از کاربرد نظریه فوکو در علم اقتصاد گرفته می‌شود، رد جهان‌شمولی نظریه‌های اقتصادی است. در واقع، اگر نظریه‌های اقتصادی، در هر

۱. برای آشنایی با عقاید هوسرل در این زمینه رک: آندره دارتیک (۱۳۷۳). پدیدارشناسی چیست؟، ترجمه حسین رضایی، ج ۲، تهران: سمت، ص ۱۳؛ دیلتای (۱۳۸۸)، مقدمه بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: ققنوس.

جامعه‌ای، بازتابی از روابط قدرت باشد، دیگر نمی‌شود آن را جهان‌شمول دانست. این مطلب می‌تواند پاسخی به این پرسش باشد که چرا نظریه‌های اقتصادی‌ای که مراکز سیاست‌گذاری بین‌المللی، مانند بانک جهانی، به صورت جهان‌شمول تجویز می‌کنند، در کشورهای در حال توسعه کاربرد ندارد؟ در واقع، این نظریه‌ها بر اساس روابط قدرت، در جوامعی متفاوت شکل گرفته و طبیعی است در جوامعی با ساختار قدرت متفاوت کاربرد نداشته باشد؛ بنابراین، رویکرد «یک کفش مناسب برای همه» که برای همه کشورهای یک نسخهٔ سیاستی یکسان برای توسعه تجویز می‌کرد، رویکردی پذیرفتنی در اقتصاد نیست.

### نتیجه‌گیری

بررسی نظریه‌های گوناگون ارائه شده در خصوص تبیین تحول اندیشهٔ اقتصادی نشان داد که با وجود برخی نکات مثبت در این نظریه‌ها، همچنان، به نظریه‌های جامع‌تری برای تبیین تحولات اندیشهٔ اقتصادی نیاز داریم. در واقع، نکته‌ای که بیشتر نظریه‌های بررسی شده از آن غفلت می‌ورزند، تفاوت مهم نظریه‌های علوم انسانی و علوم طبیعی است. بیشتر این اندیشمندان می‌کوشند با استفاده از همان نظریه‌هایی که برای تبیین تحولات نظریه‌های علوم طبیعی استفاده می‌شود، تحولات در اندیشهٔ اقتصادی را نیز تبیین کنند. از سوی دیگر، افرادی مانند کاتوزیان، بالند و مک‌کلاسیکی نیز که برای خروج از این وضعیت می‌کوشند، نظریهٔ منسجمی ارائه نمی‌کنند.

در این میان، نظریهٔ قدرت - دانش فوکو که برای قدرت، در شکل دادن دانش نقش عمده‌ای قائل است، تاکنون برای بررسی اندیشهٔ اقتصادی استفاده نشده است. در این مقاله نشان دادیم که قدرت نقش مهمی در شکل‌گیری نظریه‌های اقتصادی مرکانتیلیسم، کلاسیک، نئوکلاسیک و حتی مکتب تاریخی داشته است و نظریه‌هایی که در هر دوره، مبنایی برای سیاست‌گذاری بوده، عملاً با خواسته‌های گروه‌های قدرتمند جامعه همخوانی داشته است.

یکی از دلالت‌های مهم پیوند قدرت - دانش، در تحولات اندیشه‌های اقتصادی آن است که نظریه‌های اقتصادی را نمی‌توان جهان‌شمول دانست و برای همه کشورهای یک نسخهٔ سیاستی نوشت.

## منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۵)، کتاب تردید، چ ۲، تهران: نشر مرکز.
- آندره دارتیگ (۱۳۷۳)، پدیدارشناسی چیست؟، ترجمه حسین رضایی، چ ۲، تهران: سمت.
- باربر، ویلیام جی (۱۳۷۰)، سیر اندیشه اقتصادی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، انتشارات جامعه و اقتصاد.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، دولت و جامعه مدنی (گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.
- چالمرز، آلن اف (۱۳۷۹)، درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی، ترجمه سعید زیباکلام، چ ۲، تهران: سمت.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۴)، درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد، تهران: نشر نی.
- دارتیگ، آندره (۱۳۷۳)، پدیدارشناسی چیست؟، ترجمه حسین رضایی، چ ۲، تهران: سمت.
- دریغوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹)، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دیلتای (۱۳۸۸)، مقدمه بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: ققنوس.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۴)، قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر نی.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۴)، میشل فوکو: دانش و قدرت، چ ۳، تهران: انتشارات هرمس.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، چ ۷، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰)، گفتمان و جامعه، تهران: نشر نی.
- کهن، لارنس (۱۳۸۲)، از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ترجمه گروهی از مترجمان، چ ۳، تهران: نشر نی.
- گلاس، ج. س. و. و. جانسون (۱۳۷۳)، علم اقتصاد پیشرفت، رکود یا انحطاط، ترجمه محسن رنایی، تهران: انتشارات فلاح ایران.
- مان، نرمان ل. (۱۳۶۸)، اصول روان‌شناسی، ترجمه محمود ساعتچی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مک‌دانل، دایان (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.

مک‌کلاسیکی، دونالد (۱۳۷۹)، «خطابه علم اقتصاد»، ترجمه یدالله دادگر و حمید اشرف‌زاده، نامه مفید، ش ۲۳، پاییز.

میلر، پیتر (۱۳۸۲)، سوژه استیلاء و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

میلز، سارا (۱۳۸۲)، گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم. مینی، پیرو (۱۳۷۵)، فلسفه و اقتصاد: مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی، ترجمه مرتضی نصرت و حسین راغفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

هال، لوئیس و ویلیام هلزی (۱۳۸۳)، تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چ ۴، تهران: انتشارات سروش.

هانت، ای. ک. (۱۳۸۱)، تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران: انتشارات آگاه.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴)، ایدئولوژی و روش در اقتصاد، ترجمه م. قائد، تهران: نشر مرکز.

هملین، دیوید (۱۳۷۴)، تاریخ معرفت‌شناسی، ترجمه شاپور اعتماد، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، زمستان.

هوی، دیوید گوزنز (۱۳۸۰)، فوکو در بوته نقد، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.

Boland, Lawrence A. (2005), *Critical Economic Methodology*, 2nd ed., Routledge.

Folie et Deraison (1961), *Histoire de la Sexualite*, vol.1, 1976.

Foucault, Michel (1970), *The Order of Things: an Archaeology of the Human Sciences*, London: Tavistock.

————— (1972), *The Archaeology of Knowledge*, Sheridan Smith (trans.), New York: Harper Colophon.

————— (1979), *Discipline and Punish: the birth of Prison*, Alan Sheridan (trans.), New York: Vintage/Random House.

————— (1980), *The History of Sexuality: an Introduction*, Robert Hurley (trans.), New York: Vintage Books.

- Kuhn, Tomas C. (1970), *Structure of Revolution Science*, 2nd ed., The University of Chicago Press.
- Laclau, Ernesto (1966), "Discourse", Robert E. Gordon & Philip Petti (eds.), *A Companion to Contemporary Political Philsophy*, Oxford: Blackwell.
- Lynda (1988), *Neadmyth of Sexuality: Representation of Women in Victorian Britaian*, Oxford: Blackwell.
- Magnusson, Lars G. (2003), "Mercantilism", *A Companion to the History of Economic Thought*, Samuels, J. Warren, E. Biddle, John Jeff, B. Davis (eds.), Blackwell.
- Makavyk, Irena R. (1993), *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory, Approaches, Scholars, Terms*, Toronto Press.
- Ross, Don (2008), "Economics, Cognitive Science and Social Cognition", *Cognitive Systems Research*, vol.9.
- Schumpeter, Joseph A. (1981), *History of Economic Analysis, 12th Impression*, Routledge.
- Thiele, Leslie Paul (1986), "Foucault's Triple Murder and the Modern Development of Power", *Canadian Journal of Political Science/Revue Canadienne de Science politique*, vol.19, no.2 (Jun.), pp.243-260.

